

# انقلاب و ضدانقلاب در ایران

صابرنیکبین

مترجم: مازیار

## مقدمه:

می یک دیکتاتوری وحشی بورژوازی راسرنگون سازد. برخاست انقلابی منجر به اشکال متعددی از خودسازماندهی توده‌ها شد. سرنوشت انقلاب بستگی به گسترش و تکامل این نهادها داشت؛ برای مثال: شوراها یا کارگران، دهقانان و سربازان و کمیته‌های محله و غیره. بسیاری از بخشهای مردم که دورانی طولانی درسکون و عدم فعالیت بسر می بردند، به مبارزات کشانده شدند. مانند جنبش زنان در دفاع از حقوق مساوی، جنبش ملیتهای تحت ستم برای کسب حق تعیین سرنوشت، مبارزات بیکاران برای شغل و بیمه‌های اجتماعی، جنبش دانشجویی برای نظارت بر نظام آموزشی و استقلال آن از دولت، و غیره.

جنبش شورایی که علیرغم محدودیت‌هایش مهم‌ترین جنبش‌ها بود و طولانی‌ترین مقاومت را در مقابل حملات ضد انقلاب از خود نشان داد، اکنون بطور کامل متلاشی شده است. سرنوشت "حقوقی" آن به تصمیمات آتی مجلس اسلامی موکول شده که به نقداً زلحاظ قانونی قدرت آن را تا سطح یک بدنه "اسلامی"، "مشورتی" و "تعاونی" با شرکت روسا و تحت نظارت مستقیم دولت، محدود کرده است. اگر شوراها اصولاً تحت چنین محدودیت‌هایی احیاء شوند، تفاوت فاحشی با "سندیکاها" صنفی شاه نخواهند داشت، یعنی، فقط ابزاری خواهند بود برای ایجاد اختناق توسط سرمایه‌داران در کارخانه‌ها. بهر حال، امروز هیچ سازمان توده‌ای کارگری وجود ندارد و طبق قوانین جمهوری اسلامی نمی‌توانند چنین سازمانی ایجاد شود.

ب) انقلاب زلحاظ اهداف اساسی اجتماعی آن شورش بود علیه بی‌عدالتی‌های "انقلاب سفید" شاه و بحران اقتصادی حاصله از آن که در نیمه دوم دهه ۱۳۵۰ پدید آمد. انقلاب در اوایل، برای اکثریت عظیم توده‌ها دستاوردهای اجتماعی و اقتصادی پراهمیتی به ارمغان آورد: تصرف همه‌جا نیبه بزرگترین بخش‌های خصوصی و دولتی صنایع بزرگ و آغاز اعمال کنترل کارگری بر تولید و توزیع توسط کارگران. دامنه این اقدامات در قیاس با انقلابات معاصر در سایر کشورها توسعه نیافته، بی‌سابقه بوده است. تصرف اکثر املاک بزرگ توسط دهقانان، تشکیل کمیته‌های روستایی مستقل به منظور تقسیم زمین، ایجاد تعاونی‌های روستایی و کوتاه کردن دست دلالان سوداگر و باخوار، از خصوصیات بارز دوران انقلابی بود. این تحولات نشانی است از پیویایی تداوم مبارزات انقلابی پس از سرنگونی رژیم شاه.

اما، هیچیک از این دستاوردها دوامی نیافت. امروز می‌توان به وضوح اذعان داشت که توقعات هیچیک از اقشار اجتماعی تحت ستم و استثمار شده از انقلاب، نه تنها برآورده نشده است، که بهبودهای ابتدائی که در سطح زندگی آنها صورت گرفت یا به مرور از بین رفته یا از آنها پس گرفته شده

نوشته، زیر ترجمه فارسی طرح اولیه قطعنامه‌ای است درباره ترانزنامه، درس‌ها و چشم‌اندازهای انقلاب ایران که نزدیک به سه سال پیش برای بازکردن بحث‌های پیش از کنگره دوازدهم جهانی بین‌الملل چهارم درباره انقلاب ایران ارائه شد و معرف نظریات حزب کارگران سوسیالیست ایران (وارگان آن: نشریه چه‌بايد کرد) بود. کنگره جهانی بین‌الملل چهارم (ژانویه ۸۵) به علت کمبود وقت بحث ایران را به اولین جلسه هیات اجرائیه بین‌الملل بعد از کنگره موکول کرد. در این جلسه قطعنامه‌ای در این باره تصویب شد و بدین ترتیب این بحث به نتیجه رسید. با وجود اینکه این سند عمدتاً برای بحث در سطح بین‌المللی نوشته شده بود و شاید برای خواننده ایرانی نکات چندان تازه‌ای را در بر نداشته باشد و علاوه بر چند سال از نگارش آن می‌گذرد، معذامی‌تواند برای آشنایی خواننده گان سوسیالیزم و انقلاب با مسائل مطروحه در این بحث مفید باشد. بویژه اینکه طرفداران آن بخشی از همکاران نشریه سوسیالیزم و انقلاب را تشکیل می‌دهند. و در این نشریه بحث درباره انقلاب ایران، البته، ادامه خواهد داشت. لازم به یادآوری است که متناظری این سند به زبان انگلیسی نوشته شده بود.

## طرح اولیه قطعنامه درباره نتایج، درس‌ها

### و چشم‌انداز انقلاب ایران

#### بخش اول: اوضاع کنونی

پنج سال پس از سرنگونی رژیم شاه خصوصیات اساسی واقعیت کنونی انقلاب ایران، تماماً عقب‌گرد کامل جنبش انقلابی را نشان می‌دهد. نتایج روشنند: از دست رفتن کلیه دستاوردهای توده‌های زحمتکش و استثمارشونده، استقرار مجدد دیکتاتوری وحشیانه تری از حکومت شاه، ظهور دوباره یک "نظم" بیرحم سرمایه‌داری و ادغام مجدد اقتصاد ایران در نظام جهانی امپریالیستی.

#### ۱- موقعیت جنبش توده‌ای

الف) بیش از هر چیز، انقلاب ایران بی‌انگیزه‌آغازیک دوران مداخله توده‌های میلیونی در تعیین سرنوشت نظام اجتماعی بود. دخالتی که از نظر وسعت و عمق، با هیچ یک از انقلابات توده‌ای، چه در تاریخ دوران پیشین ایران وجه در سایر انقلابات تاریخ معاصر، قابل قیاس نبود. در واقع، انقلاب ایران نمونه برجسته‌ای خواهد بود از اینکه چطور یک جنبش توده‌ای در جریان تکاملش می‌تواند قدرت سیاسی و نظام

است - برای مثال ، افزایش کم و بیش عمومی دستمزدهای پائین ، کاهش ساعات کارهفتگی ، بهبودوضع بیمه های اجتماعی ، مسکن برای تهیدستان و غیره . و حالا آنچه جایگزین آنها شده است ، تورم سرسام آور ، بیکاری توده ای ، ساعات کار طولانی تر ، افزایش خانه بدوشان و مهاجرت دائمی در حال تزايد از روستا - ها به شهرهاست .

عمق فقر اقتصادی اکثریت قریب به اتفاق توده ها حتی با بدترین سالیهای سده گذشته قابل قیاس نیست .

ج) تصویرسیاسی کلیه شورش های انقلابی در تاریخ معاصر ایران ، نمایانگر این حقیقت است که خواستهای مرکزی سیاسی توده ها همواره حول مسایل حقوق دموکراتیک دور می - زده است . قیام بهممن ماه بسیاری از این حقوق را به چنگ آورد ، حقوقی که تاریخ ۸۰ ساله جنبش های سیاسی ، شاهد مبارزات برای به دست آوردن آن بوده است . برای نخستین بار توده های ایرانی از حقوق ابتدایی آزادی بیان و تشکل ، حق شرکت در فعالیت های سیاسی ، حق تظاهرات و اعتصاب ، حق انتخاب ماموران دولتی و غیره ، برخوردار شدند . اما ، این دستاوردها نیز بجز رحمانه پیمانال شدند ، حتی ذکری از آنها در قانون اساسی "جدید" با مصلاح "انقلابی" اسلامی نیست . میزان حقوق دموکراتیکی که امروزه توسط دولت برسمیت شناخته شده و یا اجرا می شود ، قابل قیاس با فقط وضعی است که قبل از آغاز قرن بیستم وجود داشته است . حکام روحانی ، یگانگانه "حق" را که برسمیت می شناسند ، انقیاد کامل همه چیز به حکومت خودکامه ملامت .

اختناق دولت "جمهوری" به حدی است که اکنون جناح های جدید بورژوازی حاکم می توانند حتی در زندگی خصوصی شهروندان دخالت کنند . بدانسان که آنچه توده ها می باید با واردات ، بیوشند ، بخورند یا بپوشند ، همه از جانب دولت تعیین می شود . مجلس موسسان واقعا دموکراتیک و منعکس کننده اراده توده ها ، که خوانست مرکزی انقلاب ایران بود ، تحقق نیافته است . در عرض آنچه اکنون وجود دارد شورای نگهبان اسلامی منتخب روحانیت است که قادر به رد هر تصمیمی است که با قوانین اسلامی مغایرت داشته باشد . در واقع ایران نزدیک به یک قرن است که به چنین شکل غیر دموکراتیک امروزی اداره نشده است .

رفتار دولت اسلامی در مقابل زنان در ایران به وضوح معرف این واقعیت است که رژیم اسلامی از یک دیکتاتور عادی سرمایه داری بسیار سرکوبگرتر است . حملات ارتجاع مذهبی بر ابتدائی ترین حقوق زنان را صرفا بجا به نتیجه بحران سر - مایه داری نمی توان توضیح داد ، بلکه بیشتر در ارتباط با شکل ویژه حاکمیت روحانیت و ایدئولوژی منسوخ آن قابل فهم است .

## ۲- بازسازی دولت بورژوازی

الف) رژیم فعلی که جایگزین دیکتاتور شاه شده است و اکنون تمام ارکان قدرت را در دست دارد ، به اثبات رسانده که مجهز تر و متمایل تر به تحمیل وحشیانه ترین اختناق غیر انسانی علیه توده های زحمتکش و ستمدیده است .

تکلیف تاریخی انقلاب ایران در دموکراتیزه کردن دولت ، توسط رژیمی که حتی در شکل عوامفریبانه "قانونی" ، علنا مدعی است که تمام قدرت در دست یک مرد قرار دارد که بطور کامل از کلیه اشکال کنترل دنیوی خارج است ، به عقب رانده شده است . در "جمهوری" خمینی هیچ بدنه منتخبی قادر به اتخاذ تصمیمی مغایر با خواست های وی به عنوان فقیه ولی امر نیست . او تعیین می کند که چه کسی می تواند مزدان بخشد - بات شود . او نتایج انتخابات را مردود اعلام می کند . او می - تواند هنرها و اجتماعات سیاسی را تغییر دهد و تعویض کند . او تمام منابع اجتماعی را تحت کنترل دارد .

در نتیجه ، دیکتاتور روحانیت که ادعای یک قدرت مطلقه "الهی" نامحدود دراز زمان شاه را دارد ، جانشین دیکتاتور توری سلطنتی شده است . دسترسی به خواست جدایی دین از دولت که بیش از یک قرن از ابتدائی ترین خواستهای جنبش برای دموکراسی بوده ، اکنون حتی از زمان پیش از انقلاب مشروطیت مشکل تر شده است .

سرمایه داری در حال رشد که در دوران سلسله پهلوی در ایران با لاجرا بعضی از مناصب را از روحانیت شیعیه گرفته بود ، اکنون برای شکست دادن انقلاب ، خود متوسل به شکلی از حکومت مذهبی شده است . جمهوری اسلامی عبارت از نوع حکومتی است که یک فرقه روحانیت خود را خارج از کنترل "زمینی" توده ها اعلام کرده و خود را حاکم مطلق سرنوشت جامعه می داند .

به منظور مسدود ساختن پیشرفت بلشویزم پس از انقلاب روسیه ، قدرت های امپریالیستی به برقراری دولت پیش از حد متمرکز کمک کردند ، که هدف آن سرکوب کامل حقوق ملی ملیت ها و دادن امتیازات ملی به ملت فارس بود . و اکنون حکام اسلامی که ادعا می کنند اسلام مرز نمی شناسد ملیتی را به رسمیت نمی پذیرد ، خود دقیقاً همان راهی را می پیمایند که سلطنت پهلوی در رابطه با حقوق ملیتهای تحت ستم در ایران می پیمود . هرگونه اقدام پیروزمندان در مبارزات این اقلیت ها برای حقوق ملی شان ، یک تهدید اساسی علیه دستگاه دولت مرکزی قلمداد می شود . کردهای ایرانی که قهرمانانه از حق تعیین سرنوشت خود دفاع می کنند ، در معرض تهدید به نابودی قرار گرفته اند . رژیم تهران که در ابتدا مناطق کرد - نشین را اشغال نظامی می کرد ، اکنون به کوچ اجباری و نابودی خرمن ها که منجر به ویرانی کل مناطق شده ، از طریق بمباران سیستماتیک روستاها (که شامل بمب های شیمیایی نیز هست) مبادرت می ورزد .

ب) رژیم علاوه بر اهمیت که بر با مصلاح دیکتاتور ایدئولوژیکی دولت می دهد ، ابزار سرکوب را نیز به ابعاد وحشتناکی رشد داده است . یکی از اهداف اولیه جنبش انقلابی نابودی پلیس شاه ، ارتش و دادگاه های نظامی شاه بود . حتی قبل از سرنگونی واقعی رژیم شاه ابزار سرکوبش زیر ضربات بسیج توده ای در حال تضعیف و از هم پاشی بود . پنج سال بعد ، نه تنها تمام آنها به قدرت ماقبل از انقلاب بازسازی شده اند ، بلکه علاوه بر آن ، ابزار سرکوب نوین و حتی قوی تری ظهور کرده اند که توسط هیات حاکم بعنوان شماره انقلاب مشروع نشان داده می شوند . علاوه بر ارتش و پلیس مخفی ، اکنون شبکه کاملی از با مصلاح "نهادهای انقلابی" بوجود آمده که در قسوت روی

نهادهای قبلی را سفید کرده اند. سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، کمیته‌های امام، انجمن‌های اسلامی، دادگاه‌های انقلاب و نیروی ضربتی حزب الله و غیره همگی چنان اختناق‌ی ایجاد کرده‌اند که نظیر آن در هیچ جای دنیا و در تاریخ معاصر مشاهده نشده است.

هر مخالفتی با "وحدت کلمه" نتیجه‌اش می‌تواند اعدام باشد. رژیم اسلامی تنها طی ۲ سال گذشته پنجاه برابر بیش‌تر از ۳۰ سال حکومت رژیم شاه نیروهای چپ را اعدام کرده است. در این قیاس تعداد زندانیان سیاسی نیز حداقل ۱۰ برابر شده است و اکثر بدون هیچگونه اتهام و بدون هیچگونه اطلاعی در مورد مکان نشان در زندان نگهداری شده‌اند. شدت اعمال فشار جسمی، روحی و اخلاقی توسط رژیم خمینی بر مخالفین فقط از هیئت‌رئیس‌ی نگرفته است.

ج) همواره کانون مبارزات مردمی در ایران قدرت و عظمت بوروکراسی دولتی بوده است. در دوران حکومت شاه ابعاد این قدرت به سطوح بی‌سابقه‌ای رسید. بیشترین سهم ثروت اجتماعی در واقع بطور نا مولد توسط بوروکراسی بلعیده می‌شد. موسسات کثیری ایجاد شدند که به روشه‌گیری "رسمی" "پایه اجتماعی" دیکتاتوری قانونیت دهند. اندازه‌ایسن بوروکراسی که از دسترنج توده‌ها تغذیه می‌کند، امروز دو برابر شده است. ادغام ابزارها کمیته روحانیت که در آپاراتوس بورژوازی بازاری سازی گردیده، منجر به یکی از بزرگترین بوروکراسی‌های کشورهای ماثبه شده است. امروز، اضافه بر بیش از ۱/۵ میلیون تن کارکن "معمولی" دولتی، جیره‌خواران مزد-بگیر رژیم به بیش از ۱/۲ میلیون تن می‌رسند. علاوه بر سه اصطلاح "پایه انقلابی توده‌ای" رژیم (که شامل بیش از ۵۰/۰۰۰٪ پاسدار و ۳۰۰/۰۰۰ کمیته‌چی و اعضای سایر انجمن‌های جنبی مانند بسیج و انجمن‌های اسلامی می‌شود) بخش اعظمی از خود روحانیت شیعه با کلیه شبکه‌های ماساجد و ایادی آنها، کم و بیش حقوق بگیر دولت هستند.

اکنون در ایران اوضاع اقتصادی بی‌معنائی وجود دارد. علیرغم این واقعیت که در آمد نفت به سطوحی ارسیده (۲۳ میلیارد دلار در سال گذشته) و بسیاری از مصارف به وضوح بی‌مورد و فسادآپاراتوس نظامی-پلیسی شاه قطع گردیده، بودجه واقعی عمران و سازندگی به یک پنجم دوران قبل از انقلاب نزول کرده است. در مقابل، بنیادهای "خیریه" ملاها و برابر آن مبلغ را خرج بهبود رفاه وضع خویش و ایادی شان می‌کنند.

### ۳- بازگشت نظم سرمایه‌داری

الف) آنچه در مورد خصوصیت ویژه این انقلاب در قیاس با سایر انقلابات در ایران به چشم می‌خورد، خصلت اجتماعی به وضوح سرمایه‌داری آن بود. پس از انقلاب از عمده‌ترین سهم سرمایه بومی خلع ید شد. هنوز بعد از ۵ سال بیش از ۶۰ درصد صنایع سنگین "ملی شده" باقی مانده است. سرکوب جنبش توده‌ای و تجدید استقرار قدرت دولتی، اما، سریعاً شرایط لازم را برای بازگشت "نظم" سرمایه‌داری بوجود آورده است. نظمی به مراتب خشن‌تر، با استثمار بیشتر، فاسدتر و عقب مانده‌تر از پیش.

قشر نوینی از سودجویان سرمایه‌دار را یکزین اطرافیان شاه شده‌اند. این قشر با حمایت روحانیت (که با این قشر روابط سیاسی - اجتماعی و خانوادگی دارد) و از مجرای دولست، سریعاً ثروت عظیمی انباشت کرده است. این جناح جدید حاکم سرمایه‌دار را چشم‌اندازی به غایت عقب‌گرا و تمایل به احتکار و سوداگری، از بطن تجار بازاری بیرون آمده است. آنچه در سر لوجه کار این بورژوازی "ملی" نوین قرار دارد دسترسی به "سود سریع" است. در یورش به منظور به چنگ آوردن آنچه در دوران شاه به آن انکار شده بود، به هر کاری دست می‌زند. حتی استفاده از اشکال وحشیانه انباشت.

از تنها خصوصیات برجسته سرمایه‌داری اسلامی "نوین"، استثمار فوق العاده کارگران و دهقانان فقیر، تورم روزافزون و ایجاد دکمید در نیازهای ابتدائی است. تحت لوای اسلام، بدترین جوانب سرمایه‌داری عقب افتاده ایران به قوانین "مقدس" لایتغیر تبدیل شده‌اند.

قوانین جدید کارپیشنهادهای، دست سرمایه‌داری را در تصمیم‌گیری باز گذاشته است، که مدت زمان کار روزانه را تا جائیکه کارگران منفرد طبق "قرارداد" با آن توافق کنند، تعیین کنند. با توجه به اینکه اکنون بیش از ۴ میلیون بیکار وجود دارد، این عامل به تنهایی به این مفهوم است که سرمایه‌داری تا جائیکه لازم باشد می‌تواند حداقل کار را اضافی را از کارگران منفرد بکشد. کمیته‌ای متشکل از نماینده کار-فرما و نماینده وزارت کار با "نماینده" کارگران (که طبعاً از طرف کارگران آزادانه انتخاب نشده است) تشکیل گردیده، که این کمیته قادر است قرارداد مذکور را بنا به درخواست کارفرما بلااثر و غیرقابل اجرا اعلام دارد. هر شکلی از مذاکرات جمعی بین کارگران و کارفرما غیرا اسلامی شناخته شده است.

شورای نگهبان قانون اساسی اسلامی، مالکیت خصوصی سرمایه‌داری و یا ارضی را مقدس و نامحدود اعلام کرده است. قوانین اصلاحات ارضی جنگال برانگیزویی خیر و برکتی که فروش اجباری زمینهای مالکین بزرگ را به دهقانان بی‌زمین مساجز اعلام کرده بود، به دلیل ضدیت با اسلام ملغی اعلام شد. به نقد تخلیه دهقانان از زمینهای بی‌کسپس از انقلاب به اشغال خود در آورده بودند، کم و بیش به اتمام رسیده است.

طرح پیشنهادی مردم فریبانه دیگر مبنی بر ملی کردن تجارت خارجی به قانونی به منظور تسهیل انحصار تجارت خارجی و داخلی برای گروهی از سرمایه‌داران طرفدار رژیم تبدیل شده است. برای عضویت در با سرمایه‌داری حاکم، داشتن کارت بازرگانی و اجازه ورود کالامطمئن‌ترین وسیله است. صرفا سودهای ناشی از تفاوت میان نرخ "رسمی" ارز و قیمت-های واقعی آن در بازاری می‌تواند یک تاجر لومپن را مبدل به یک سرمایه‌دار بزرگ کند.

رژیم اسلامی خمینی صرفنظر از هرگونه لجاجتی که علیه هر گروه خاص سرمایه‌داری ممکن است داشته باشد، بطور روزمره به اثبات می‌رساند که در خدمت مالکیت خصوصی و حکومت طبقه‌تی بر پایه استثمار اکثریت توسط تعداد انگشت شماری از سودجویان ارتجاعی است. هیچ نباشد، امروز تمرکز مالکیت و نرخ استثمار به مراتب بالاتر است از آنچه در گذشته

بود.

ب) شعرا و جاجا و جنجال های ضد امپریالیستی رژیم ایران به میزان قابل توجهی جلب نظر کرده است. واقعیت این است که امروزه وابستگی اقتصادی، سیاسی و نظامی رژیم به امپریالیسم اگر عمیق تر از قبل نباشد، کمتر از آن نیست. حکام اسلامی نشان داده اند که برای حفظ قدرت حاضرند بیست ترین کارهای لازم گردن نهند و بالاترین بهار را بپردازند.

از کلیه معاهدات سری ظالمانه و استثمات رگرا نه که رژیم پهلوی با قدرت های مختلف امپریالیستی با مزارساند، فقط یکی از منفورترین و شناخته شده ترین آنها که مردم از آن اطلاع داشتند توسط رژیم ملغی اعلام شد. حتی محتوای واقعی این معاهده نیز انتشار نیافته است. همزمان با الحاق معاهده فوق، به منظور نرنجاندن امپریالیسم آمریکا، معاهده کاملاً متفاوتی یعنی پیمان ۱۹۲۱ با شوروی را نیز لغو کردند.

رژیم اسلامی برای سرمایه های خارجی که با لاجبار ملی کرده بود، غرامت های سنگین و مخا و تمندانهای پرداخت، در حالیکه اکثریت این شرکت ها چندین برابر دارایی خود را به بانکهای ایران مقروض بودند. رژیم همچنان "وامها"یی که شاه با لاجبار به دوستان آمریکایی خود داده بود بکل ندیده گرفت که رقمی به تنهایی بالغ بر ۹ میلیارد دلار می شد. ادعای ۲۵ میلیارد دلاری معامله سلاح نظامی با آمریکا که مبلغ آن به نقد توسط شاه پرداخت شده بود را بطور جدی دنبال نکرد. رژیم اسلامی در مقابل ادعاهای گزاف بسیاری از شرکت های آمریکایی سر تسلیم فرود آورد، منجمله بانک چیس من-هتن که ۴ میلیارد دلار به ایران مقروض است. تخمین زده شده است که خمینی "ضد امپریالیست" فقط بخاطر اشغال سفارت آمریکا مبلغ ۹ میلیارد دلار پرداخت کرده است.

ارزش واردات ایران از کشورهای اصلی امپریالیستی که اکنون بیش از ۹۰ درصد کل ارزش واردات را تشکیل می دهد، به بالاترین سطح زمان شاه بازگشته است، و بزرگترین بخش آن به جای اینکه صرف خرید ماشین آلات شود، خرج مواد اولیه و مواد غذایی شده است. سرمایه گذاری مشترک با امپریالیسم با ردیگر شکوفا شده است. تقریباً بدون استثناء حق تولید تمام کالاهای مصرفی تولید شده در ایران تحت پروانه انحصار است. بین المللی به همان شکل زمان شاه پرداخت می شود. تنها فرقی که کرده است، نام کالاهای تغییر یافته اند. امکانات موجود برای ساختن سودهای سرشار و فوری، رضایت آشکار بسیاری از سرمایه داران خارجی را جلب کرده است. تنها دلیل سطح نازل درگیری مستقیم کشورهای امپریالیستی، عدم ثبات اوضاع کشور بخصوص جنگ است.

وابستگی رژیم خمینی به امپریالیسم برای تهیه سلاح، اکنون واقعیتی است شناخته شده. علاوه بر عرضه کنندگان عادی آمریکایی و اروپای غربی، امروزه می توان نام اسرائیل، آفریقای جنوبی و کره جنوبی را به لیست اضافه کرد. اکنون دیگر روشن است که حتی در دوره "بحران گروگان گیری" ورود سلاح آمریکایی و وسایل یدکی هرگز قطع نشد.

ج) سیاست خارجی رژیم ایران بهترین معیار تشخیص متحدین بین المللی آن است. هر اقدام مشخص رژیم، علیرغم

شعراهای تو خالی، در چارچوب دفاع از منافع ارتجاعی بوده است. رژیم اسلامی علناً پیشنها دجبهه واحد کمونیستی را با ترکیه و پاکستان مطرح کرده است، و به نقد با آن دیکتاتورهای نظامی در سرکوب جنبش های کرد و بلوچ همکاری کرده است. برای تشویق آن دو کشور، که از مهمترین متفقین آمریکایی هستند، به احیاء پیمان زمان شاه که بین سه کشور برقرار بود، معاملات تجاری پرسودی با آنها انجام داده است. سیاست "نه شرقی، نه غربی" در خاورمیانه، علیرغم جوانب متضاد آن، به معنای همگرایی سیاست های ایران با منافع برخی از قدرت های امپریالیستی است. در اوپک، ایران در توافق با انگلیس است. در درون جنبش غیر متعهدها همراه با بلوک ضد کمونیست هاست. معهدا، برخی از جناح های خرده بورژوازی - ناسیونالیست رژیم، همزمان با ابراز تنفر عمیق به کمونیسم و شوروی، خواهان عدم دخالت آمریکا در منطقه و رد کلیه "ارزش های غربی" از جمله دموکراسی، شده اند. و این سیاست منجر به تهییج و تبلیغ علیه "شیطان بزرگ" و متفقین آن در خاورمیانه شده و بر برخی از فعالیت های ضد آمریکایی و ضد عربستان سعودی و شیخ نشینان خلیج، بخصوص در لبنان، تاثیر گذارده است. البته همانطور که مین گذاری دریای سرخ توسط خمینی محکوم شد، سیاست های فوق نیز علناً محکوم شده اند.

آخرین ادعای رژیم خمینی تحت لوای عمل ضد امپریالیستی، "جنگ مقدس" علیه رژیم عراق است. رژیمی که به عنوان عامل امپریالیسم آمریکا و آلت دست صهیونیسم معرفی شده است. در هر حال، این جنگ به بهترین نحوی در خدمت منافع آمریکا و اسرائیل قرار گرفته است. هر دو کشور به طور مستقیم یا غیر مستقیم سلاح، مهمات و وسایل یدکی در اختیار ایران قرار می دهند. حضور نظامی امپریالیسم آمریکا در منطقه مستقیماً در رابطه با این جنگ است. به شکرانه برکت رژیم خمینی، آمریکا چهار پایگاه نظامی در منطقه ساخته و از طریق مانورهای نظامی مشترک، آشکارا با شیخ نشین های خلیج همکاری می کند. اسرائیل که پس از سرنگونی رژیم شاه به تنها متحد استراتژیک امپریالیسم آمریکا درآمد، در نتیجه جنگ تقویت شده است.

تشبیه دولت بورژوازی در ایران و تقویت سیاسی رژیم بعثی عراق هر دو از نتایج جنگ اند. ضمن ویرانی منابع اقتصادی هر دو کشور و به هلاکت رسیدن مردم که منجر به تضعیف آنها شده است، امپریالیسم مشغول بهره برداری خود است. امپریالیسم هر دو رژیم را تا حدی که هیچ یک برتری تعیین کننده ای بدست نیاورند به مقدار کافی حمایت می کند و ادامه جنگ را تضمین می کند. چهار سال جنگ تناسب نیروها را به طور قاطعی به نفع امپریالیسم آمریکا تغییر داده است. رژیم ایران در حال حاضر وسیله عمده ای برای فراهم آمدن این شرایط است.

بدیهی است که منافع خمینی در ادامه این جنگ است: نظامی کردن زندگی اجتماعی، توجیه سرکوب تمام خواسته های به حق توده ها، تحکیم تاریک اندیش ترین جناح های رژیم و مهمتر از همه بازگشت به شرایط مناسب برای تبدیل شدن به یک رژیم سرمایه داری وابسته، تحت پوشش دریافت کمک از هر منبع ممکن.

## بخش دوم: درس های انقلاب

واقعیت های اوضاع کنونی در ایران نمایانگر از یک سو فروکش جنبش انقلابی توده ای و عدم توانائی آن در مقابله با ضدانقلاب است، ضدانقلابی که قدرت را کاملاً به دست گرفته و بریک دولت بورژوازی با زسازی شده و اختناق آمیز تر از قبل متکی شده است، و از طرف دیگر پیدایش رژیم جدیدی که به سرعت کلیه شرایط لازم را برای استقرار مجدد نظامی فاسد تر و استثمارگرانه تر وادغام شده در سیستم جهانی امپریالیستی بوجود می آورد.

چگونه انقلاب ایران به چنین سرنوشتی گرفتار آمد؟

### ۱- پیروزی ضدانقلاب

الف) در واقع، ضدانقلاب مستقر، از بطن خود انقلاب بیرون آمده است. همان نیروها بی که مدعی رهبری سرنوشتی رژیم شاه در قیام بهمن ماه بودند، اکنون کنترل دولت اختناق آمیز را به عهده گرفته و امپریالیست ها را به دست گرفته اند. در این نکته هیچ ابهامی نباید باشد. نیروهای درونی دیکتاتور سابق، امپریالیست ها و جناح های بورژوازی خلق پید شده تنها غیر مستقیم و از طریق رهبری خمینی توانستند در سیر حوادث دخالت و اعمال نفوذ کنند. خمینی خود، در تمام این دوره رهبر ضدانقلاب بوده و هست.

در نتیجه، اتخاذ موضع مبنی بر حمایت نیروهای انقلابی از رژیم اسلامی به علت تنفر امپریالیست ها از آن، مرتکب شدن به اشتباه عمیقی است. منطق چنین موضعی مسلماً به مفهوم تسلیم شدن در مقابل ضدانقلاب واقعی و حاضر و فعال می باشد.

با موضعی مبنی بر اینکه چون رژیم از بطن انقلاب بیرون آمده و هنوز توسط امپریالیست ها و بورژوازی سلطنت طلب سرنگون نشده، پس انقلاب کماکان ادا می دارد، ولو به گونه ای معوج، خود به معنای عدم قضاوت صحیح زبیر شرف واقعی بی وقفه ضدانقلاب خمینی است.

ضدانقلاب پیروز شده است و از رهبری انقلاب بیرون آمده است.

اکنون دیگر کاملاً روشن و مستند است که قبل از قیام بهمن ماه بخش های مهمی از ارتش، پلیس مخفی و بوروکراسی دولتی به خمینی پیوستند. امپریالیست آمریکا نیز دخالت مستقیمی در برقراری مذاکره بین فرماندهان ارتش و رهبری خمینی انجام داد. نیازی به گفتن ندارد که بسیاری از سرما به داران بزرگ مبالغه انگیزی به خمینی برای سازماندهی و اعمال "رهبری" اش اعطاء کردند.

با در نظر گرفتن وسعت و راه دیکتاتور جنبش توده ای، ضدانقلاب بورژوازی تنها از راه "پیوستن" به انقلاب قادر به شکست آن بود. آنهم صرفاً از طریق حمایت جناحی از مخالفین شاه که تا درجه ای بر توده ها کنترل داشت، عملی بود. این امر یکی از مهمترین (اگر نه خودمهمترین) عوامل در قرار دادن خمینی در صدر جنبش توده ای بود.

دلایل اینکه چرا روحانیت شیعه، بخصوص جناح خمینی، برای انجام این تکالیف مناسب بود، می باید واضح باشد. روحانیت همواره نهاد مهمی از دولت بوده که برای دفاع از جامعه طبقاتی و مالکیت خصوصی به خوبی تعلیم دیده است. بعلاوه، سلسله مراتب شیعه پایه ایدئولوژیک عمده دولت بوده اند. خود خمینی از جناحی بیرون آمده که قبلاً وفا داری خود را از طریق کمک به کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به هیات حاکم اشیاء کرده بود. اما از آنجا که یک رکن ساختاری این دولت مورد حمایتش نبود، کمتر مورد تنفر توده ای قرار گرفت. بخصوص اینکه تکامل سرمایه داری در دوره پس از انقلاب سفید، روحانیت را در موقعیتی فرعی قرار داده بود. در واقع به همین علت، جناح رشدیابنده ای در درون سلسله مراتب شیعه، مجبور به اتخاذ موضع علیه رژیم شاه شد. و از این مخالفت توانست به مشا به گذرنا مه ای برای ورود به جنبش توده ای استفاد ده کند.

در زمان شاه، برخلاف ضعف اپوزیسیون سیاسی بورژوازی که امکان فعالیت نداشت، روحانیت توسط شبکه سراسری ملاها و مساجد از ابزار حزب گونه ای لازم برای "سازماندهی" و جهت دهی جنبش توده ای خودانگیخته، برخوردار بود. در عین حال آنها قادر بودند که شکلی از ایدئولوژی پوپولیستی مبهمی لازم برای کند کردن خواست های رادیکال توده ها و متحد ساختن آنها حول یک برنامه مستور بورژوازی، ارائه دهند. فراخوان روحانیت به "عدالت اسلامی"، "سرمایه داری اسلامی"، "ارتش اسلامی" و "دولت اسلامی"، با توجه به نقش تعیین کننده خرده بورژوازی شهری و مهاجرین روستائی در مراحل اولیه جنبش توده ای، توانست بلافاصله پایه توده ای کسب کند.

حتی امروز، اشکارا این واقعیت که حرکت ضدانقلابی خمینی با کوشش وی برای قرارداد خود در رهبری انقلاب در هم ادغام شده اند، با حقایقی که میلیونها ایرانی خودبیدار و واقفند مغایرت دارد. در عین حال انکار این واقعیت نیز که خمینی از همان ابتدا در جهت استقرار رهبریش از حمایت طبقات حاکم و حاکمان امپریالیستشان برخوردار بود، به معنی عدم فهم سیر اصلی وقایع انقلاب ایران است.

ب) بنا بر این، خصلت بندهی کردن انقلاب ایران به مثابه "یک انقلاب ضد امپریالیستی مردمی به رهبری نیروها" بورژوا - ناسیونالیست "یک افسانه گرایی محض است. این تحلیل نقش ویژه ضدانقلابی بورژوازی و ابزاری سیاسی آن را در انقلاب کاملاً نادیده می گیرد.

بحران سیاسی و اقتصادی سالهای ۵۷-۱۳۵۵ که شرایط را برای اعتراضات توده ای آماده کرد، از عوامل مختلف و متضادی تشکیل شده بود. همزمان با جنبش توده ای اعتراضی علیه دیکتاتور و وابسته سرمایه داری شاه، شکاف های مهمی در درون بورژوازی نیز در حال شکل گیری بود. هم بین بخش های طرفدار شاه و هم بین بخش های مخالف شاه. این اپوزیسیون های بورژوازی علیه حکومت شاه، با رشد و تعمیق بحران انقلابی تغییر شکل دادند.

اولاً، جنبشی برای اصلاح دولت شاه توسط بخش فوقانی بورژوازی "مدرن گرا"، که خواهان تحدید قدرت مطلقه خانواده سلطنتی و تا درجه ای عقلانی کردن دولت سرمایه داری

بود، شکل گرفت. ملزومات تکامل بیشتر سرمایه داری خود چنین اصلاحاتی را می طلبید. قبل از بحران انقلابی، این جناح به نقد درون تنها حزب آن زمان ( رستاخیز ) شکل گرفته بود و از حمایت بخش قابل توجهی از تکنوکرات ها و بوروکرات های داخل ایران و گروه های پرنفوذی در دستگاه حاکم آمریکا برخوردار بود.

با تعمیق بحران، این جناح در مخالفتش با شاه سرو صدای بیشتری به راه انداخت و از تهدید جنبش توده های به مثابه اهرمی برای مغالطت با شاه استفاده کرد. عزل هویدا و تشکیل کابینه آموزگار را متیازی به این جناح بود. تکامل جنبش توده های، بهر حال، سایر اپوزیسیون بورژوازی را به صحنه کشاند.

از نقطه نظر این جناح، برای بدست گرفتن عنان اختیار می بایستی پشت سیاستمداران بورژوازی که کمتر ارتباطی با دیکتاتوری شاه داشتند، مخفی شد. برای جلب حمایت جنبش توده های به هیچ راه دیگری نمی توانست متوسل شود. ظهور مجدد لاشه های جناح ملی و گروه های جدیدالتاسیس لیبرال بورژوازی ( نظیر نهضت رادیکال ) در ارتباط با این روند بود.

اپوزیسیون دیگری علیه شاه نیز در درون بخش های سنتی تر بورژوازی ( تجار بزرگ بازاری و سرمایه داران کوچک و متوسط بخش های سنتی تر صنایع ) شکل گرفته بود. انقلاب سفید و شکل خاص رشد سرمایه داری پس از آن، این اقشار را نیز شروتمند کرده بود. معضلات آنها کم و بیش از مجراهای عمده انباشت سرمایه تحت حمایت دولت به دور بودند ( موقعیت انحصاری در درون نظام تولید کالاهای مصرفی با پروانه خارجی ) و در نتیجه در طبقه حاکم شرکت مستقیم نداشتند.

بحران ساختاری سرمایه داری ایران در اواسط دهه ۱۳۵۰، دامنه حملات دولت شاه را بر لایه هایی که هنوز بخشی از بازار داخلی را در دست داشتند، تشدید کرد. برای فراهم کردن شرایطی به منظور حل بحران اشباع تولید انحصارات، این اقشار می بایستی تضعیف می شدند. تولید کالاهای مصرفی و صنعتی کردن یا تکنولوژی وابسته، معنایی به جز تمرکز شدید در جهت کنترل بوروکراتیک بازار داخلی توسط دولت نداشت. برای این اقشار مخالفت با حکومت شاه، مبارزه مرگ و زندگی بود. آنها تحت هیچ عنوانی به اصلاحات پیشنهادی سایر جناحها تن در نمی دادند. آنها خواهان تغییرات رادیکال - تری در ساختارهای قدرتی بودند. در حالیکه جناح های اصلاح طلب با هرگونه تغییر بنیادی که منجر به تضعیف قدرت طبقه حاکم در کل می شده شدت مخالف بودند، منافع جناح های دیگر با کنار نهادن رژیم شاه تقویت می شد.

با رشد جنبش توده ای، روشن شد که جناح بازار جناح دیگری پیشی جسته است. از طریق مجراهای سنتی اقتصاد بازار، این جناح توانست حمایت فعال خرده بورژوازی شهری و توده های تهیدست وابسته به آن را به خود جلب کند. اضافه بر آن پیوندهای متعددی بین جناح با سلسله مراتب قدرتمند شیعه مستحکم بود. کما اینکه از دوره انقلاب سفید به بعد روابط بین بورژوازی سنتی و روحانیت شیعه نزدیکتر و نزدیکتر شده بود.

شکست ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ درس مهمی به بخشی از بورژوازی داد. اینکه بدون ایدئولوژی اسلامی وبدون پشتیبانی ملاما

هرگز قادر به کسب حمایت کافی توده ای برای ساختن بدیلتی در مقابل شاه و چپ، نخواهد بود. نهضت آزادی بازرگان و طاق لسانی نماینده این گرایش بود. حال به این "حزب" فرصتی داده شد که به نجات بورژوازی در اوج بحران آن، بپردازد.

تشکیل کابینه شریف اما می توسط شاه، حرکتی بود برای ادغام این گرایش در هرگونه برنامه ای برای سازش. اما "حکومت آشتی ملی" نه می توانست دوگرایش بورژوازی را راضی نگهدارد و نه جنبش توده ای را خاموش سازد. جنبشی که در نتیجه گسترش تدریجی اعتصاب عمومی قدرت جدیدی کسب می کرد. خمینی نیز از آنجا که مصلحت خواهان رستگونی شاه بود محبوبیت کسب کرد. ضمن اینکه در عین حال در این دوره در تدارک رسیدن به توافق با رژیم شاه بود. دقیقاً در همین دوره بود که به کمک عناصر رژیم شاه، "رهبری" خمینی در جنبش توده ای در حال تثبیت شدن بود. حتی تا چند ماه قبل از قیام بهمن ماه علائمی مبنی بر یک سازش ازبلامشاهده می شد. آنچه توافقات را متوقف کرد گسترش اعتصاب عمومی بود.

بنابراین، انزوای بیشتر رژیم شاه، ناامیدی در ارتش و پلیس و اعتصاب عمومی بسیار کارا که منجر به رادیکالیزه شدن توده ها و فلج شدن کامل جامعه بورژوازی شد، شرایط را برای گشایش دوره پیمان انقلابی مهترتا بهمن هموار کرد.

ج) امپریالیسم آمریکا و بورژوازی حامی شاه اکنون ناچار شدند که در مسیری گام بردارند که امتیازات بیشتری به جنبش توده ای دهند. برکناری شاه از صحنه و استقرار حکومت بختیار، در زمان خود و به خودی خود، یک امتیاز رادیکال توسط دیکتاتوری بود. امید برای این بود که از طریق اعطاء این امتیاز، جناح اصلاح طلب که تا آن زمان به نقد قابل قبول ترجمه داده می شد، تقویت شده و در نتیجه جناح رادیکال را مجبور به سازش کند.

به هر حال، دیگر برای چنین سازشی بسیار دیر شده بود. جنبش توده ای از اعتماد به نفس بیشتری نسبت به قدرت خود برخوردار بود و جو غالب حاکی از آن بود که با چیزی کمتر از سرنگونی شاه توافق حاصل نمی شود. ضمن اینکه هر سیاستمداری که کوشش در رسیدن به نوعی سازش با شاه می کرد، فوراً تمام حمایت توده ای را از دست می داد. حتی جبهه ملی نیز وادار به تکفیر بختیار شد. این واقعیت به اصطلاح "سازش نا پذیری" موضع خمینی را توضیح می دهد. خمینی با محکوم کردن بختیار ( که در عین حال نمایندگانش در ایران مشغول مذاکرات مخفی با وی بودند ) و حمایت از جنبش توده ای - موضعیت خود را در مقابل دوجناح اپوزیسیون بورژوازی تقویت کرد. خمینی شخصیت های محبوب این جناح ها را وادار به قبول "رهبری" خود می کرد و آنها را از هرگونه سازشی بدون دخالت خود منع می کرد.

حال محافل نظامی و امپریالیستی تمایل به اعطای امتیازات بیشتری نشان دادند. ناآرامی رشد یافته ای در ارتش بوجود آمد. حاکمان دولت شاه برای یک کودتا علیه بختیار تدارک می دیدند. چنین کودتایی احتمالی، ارتش و همراه با آن آخرین امید بورژوازی در حفظ حاکمیت طبقه ای را کاملاً به فنا می داد. به تدریج روشن می شد که با خمینی می بایستی سازش کرد. دقیقاً همین نیز رخ داد. در تهران

مذاکرات مخفی ما بین بهشتی و بازرگان از یکسو و سران ارتش و پلیس مخفی از سوی دیگر در جریان بود. دا ورمطلق نیسز نما بینده آمریکا ژنرال هویزر بود. او وظیفه اش این بود که تضمین کند که ارتش تعهدات خود را اجرامی کند. بخش های عمده طبقه حاکم به توصیه کارتر و سیر حوادث وادارشدند که بسا اپوزیسیون در قدرت سهیم شوند. یک انتقال آرام از ما زیبالا که به حکومت بازرگان منجر شود، چیزی بود که بدان میدبسته بودند.

بازرگان به منابه بدیل مورد قبول همگانی ظاهر شد. زیرا که وی قادر به تشکیل ائتلافی از هردو جناح اصلی بورژوازی بود. در عین حال ارتباط نزدیکی با خمینی داشت که رهبری - اش قوی تر از قبل شده بود. از سوی دیگر خمینی نیز وادار به قبول چنین معامله ای شد، زیرا که بهترین پوششی بود برای نقشه های روحانیت برای تسخیر قدرت. در آن دوره روحانیت نمی توانست علنا مدعی قدرت سیاسی شود. خمینی برای نترساندن بورژوازی و بازنگهداشتن دست خود در جنبش توده ای، دائما همراه مأمثن می ساخت که پس از رفتن شاه، او نیز به قم رفته و "وظایف مذهبی" خود را انجام داده خواهد داد. در نتیجه خمینی اجازه ورود از تبعید به ایران را گرفت و حکومت موقت منتخب وی آماده جایگزین کردن حکومت بختیار شد.

اما خود قیام بهمن ماه بخشی از معامله نبود. برخی از حامیان سر سخت شاه در میان ارتش مخالف سازش پیشنهاد شده از طرف آمریکا بودند. آنها می خواستند که مسیر حوادث را توسط یک کودتای نظامی تغییر دهند. این منجر به یک واکنش فوری توده ای و بالاخره قیام شد. این حرکت در ابتدا بسا مخالفت خمینی نیز روبرو شد. اما خمینی و حامیانش به قیام پیوستند، زیرا که در غیر این صورت تمام کنترل بر جنبش توده ای را از دست می دادند. و آن به مفهوم از دست دادن هر گونه میدی برای حفظ دستگاه قدرت دولتی بود. تنها طریق به انحراف کشاندن قیام، "هدایت" آن بود. سران ارتش و بیوروکراسی به منظور نجات یافتن از چنگال توده های قیام کرده، آماده دگی خود را در حمایت از خمینی و شورای انقلاب اسلامی وی اعلام کردند. در این زمان بود که آنچه که خود را حکومت موقت می نامید، جایگزین حکومت بختیار شد.

حکومت از بالای سر توده ها به برکت وجود خمینی تشکیل شد. بدین ترتیب واضح است که آنچه به عنوان "رهبری انقلاب ایران" ظاهر شد، از ابتدا نقش ابزار رضا انقلاب سیاسی بورژوازی را ایفا می کرد. این حکومت از بالا به منظور عقب راندن دستاوردهای توده ها و حفظ هر چه بیشتر دستگاه قدرت دولتی بورژوازی، با در نظر گرفتن تناسب نیروهای اجتماعی موجود، بر توده ها تحمیل شد. طبقه حاکم هنوز در موقعیتی نبود که بتواند به سرکوب بیشتر متوسل شود.

د) خمینی نیز کلیه این خدمات را در راه خدا انجام نمی داد. او صرفا سرگرم تدارک برای تسخیر تمام قدرت در موقعیت مناسب تری بود. از دوره مصدق تا به امروز خمینی نماینده آن جناحی از روحانیت بوده که همواره خواهان استقرار نقش مستقیم تر سلسله مراتب شیعه در قدرت بوده است. یکبار این جناح، با همکاری رئیس پلیس مخفی وقت، تیمور بختیار (۱۵ خرداد ۱۳۴۲) کوششی ناموفق برای تسخیر قدرت کرد.

این بار دیگر چنین فرصت تاریخی ای را به هیچ عنوان نمی توانست از دست بدهد. بخصوص که طبقه بورژوازی بسا وضعیف بوده و در موقعیتی نبود که کوچکترین مقاومتی از خود نشان دهد. در نتیجه، با تأیید ارباب امپریالیستی خود، بورژوازی در این ایام سخت برای نجات نظام با شریک کردن روحانیت در قدرت تلاش بود و دست کمک به سوی آنها دراز کرد. وقایع دوره پس از قیام تنها زمانی قابل فهم است که طرح های روحانیت برای به قدرت رسیدن مورد بررسی قرار گیرد.

در ابتدا روحانیت ابزار لازم را جهت اعمال قدرت در دست نداشت. جناح خمینی حتی در درون سلسله مراتب شیعه هرمونی نداشت. تعداد زیادی از سران روحانیت با شرکت در سیاست مخالف بودند. از سوی دیگر روحانیت نمی توانست متکی بر نهادهای موجود دولتی باشد، زیرا که آنها برای حاکمیت روحانیت به هیچ وجه مناسب نبودند. به هر حال، همگی مخالف حکومت روحانیون بودند. حتی نخست وزیر منتخب که "اسلامی" ترین سیاستمدار بورژوازی بود، در مقابل کوشش ملاها برای تسلط بر مناصب دولتی ایستادگی می کرد. بنابراین این دوره ای از تدارک لازم بود.

با حمایت مستقیم خمینی، حزب جمهوری اسلامی، توسط جناح وی به منابه یک حزب سیاسی تشکیل شد. در ابتدا، این حزب به عنوان یکی از احزاب جدیدالتاسیس اعلام موجودیت کرد. اما، پس از مدتی به سایر احزاب حمله کرد و اکنون جایگزین سیستم تک حزبی رستاخیز شده است. حزب از طریق شبکه های ملاهای طرفدار خمینی کلیه کمیته های محله ها و واحدهای پاسداران را سازمان داد. ظاهرا قرار بود که آنها برای حفظ نظم و قانون و مقابله با ضد انقلاب سلطنت طلب به حکومت یاری رسانند. دادگاههای انقلاب اسلامی نیز برای به سزار ساندن ایادی شاه تاسیس گردید. این دادگاهها فوراً چند تن از منفورترین عناصر رژیم سابق را اعدام کردند و از این طریق جان اکثریت آنها را در مقابل خشم مردم نجات دهد. کمیته های امام، سپاه پاسداران و دادگاههای انقلاب به سرعت جایگزین ابزار سرکوب شاه گشتند.

در ابتدا این اقدامات در مجموع مورد حمایت بورژوازی نیز بود. زیرا در یافته بودند که صرفا از طریق این اقدامات است که انقلاب را می توان از حرکت بازداشت و "دوره باسازی" را آغاز کرد. "نهادهای انقلابی" جدیدالتاسیس کاملا در خدمت حکومت بازرگان بودند و مرتب وفاداری خود را به آن حکومت اعلام می کردند. بعدها همین نهادها تبدیل به ابزاری در دست روحانیت، برای برکناری سیاستمداران بورژوازی از مصدر قدرت و ابزاری برای تسلط مستقیم روحانیت بر دستگاه قدرت دولتی شد.

در عین حال خمینی رفتارندوم زودرسی را در مورد ماهیت رژیم که جایگزین رژیم شاه می شد، تحت عنوان "سلطنت یسا جمهوری اسلامی؟"، تحمیل کرد. سیاستمداران بورژوازی اگر چه غرولندهایی کردند، اما مجبور به قبول این روش غیردمو - کراتیک برای تعیین سرنوشت دولت شدند. زیرا که در غیر این صورت باید بدیل دیگری یعنی تشکیل مجلس موسسان وعده داده شده، عملی می شد. تشکیل چنین مجلسی در آن دوره انقلابی البته، حاکمیت بورژوازی را به مخاطره می انداخت. پس از

رفرا دوم، ادعا شد که از آنجائی که ۹۸ درصد مردم به جمهوری اسلامی رای داده‌اند، می‌بایستی یک مجلس "خبرگان" مبنی بر قوانین اسلامی جای یک مجلس موسسان را بگیرد. یک مجلس کوچک متشکل از البته اکثریتی از سیاستمداران و ملاحظه‌های طرفدار خمینی. این مجلس به ناگهان قانون اساسی ای نیز مبنی بر واگذاری قدرت دیکتاتوری به شخص خمینی به عنوان صدرخبرگان تصویب کرد. البته در مورد ماده ۵ ولایت فقیه، سیاستمداران بورژوازمقاومت کردند، اما، روحانیت با توسل های عوامفریبانه بر احساسات فدا مپریالیستی توده‌ها و بسیج کنترل شده، توده‌ها بر سر مسأله اشغال سفارت آمریکا و با توسل به کیش شخصیت خمینی، کلیه مقاومت‌ها را خنثی کرد.

بنا بر این، جناح روحانیت طرفدار خمینی با همکاری گروه‌های مختلف بورژوازی در تلاش‌های مشترک طبقه حاکم برای جلوگیری از نابودی کامل دولت بورژوازی شرکت داشت و انقلاب ایران را منحرف و سرکوب کرد. در عین حال مرتب خود را تقویت می‌کرد و با بر جناح‌های بورژوازی را تحت نفوذ حاکمیت خود درمی‌آورد. از موقعیت مساعد خود در درون جنبش توده‌ای برای اجرای هر آنچه مفید و مناسب جناح بود سود جست و قوانین دولت بورژوازی را دور می‌زد و نادیده می‌گرفت. اما در عین حال دستگاہ جدید سرکوب را سازمان می‌داد و با تغییر تناسب قوا به نفع خود و تضعیف سایر جناح‌ها، این دستگاہ را به تدریج در دولت ادغام کرد.

## ۲- شکست جنبش توده‌ای

الف) علیرغم ضد انقلاب اسلامی خمینی، پس از سرنگونی رژیم شاه، جنبش توده‌ای انقلابی توسعه و گسترش یافت. افسانه دیگری در مورد انقلاب ایران این است که خمینی از نفوذ کلامی در میان توده‌ها برخوردار بود. این واقعیت که خمینی، حتی بلافاصله پس از قیام که در اوج محبوبیت بود، هرگز رضایت به برگزاری انتخابات آزاد نداد، نمایانگر این است که خود او و نیز این افسانه را با ورنداشت. بدون تردید او از پایه توده‌ای برخوردار بود و طرفداران وی نیز از همه بهتر سازمان یافته و فعال ترین بخش در میان توده‌ها بودند. اما این واقعیت به هیچ وجه به این مفهوم نبود که وی بر کل جنبش توده‌ای نفوذ داشت.

اکثریت عظیمی از توده‌های انقلابی می‌دانستند که چرا مخالف شاه بوده و چه چیزی نیازهای آنها را راضی می‌کند. خود تجربه انقلاب درس‌هایی در مورد قدرتش و لزوم خود سازماندهی به آنها آموخته بود. حتی زمانی که در مقابل رهبری خمینی خم می‌شدند، که حتی قبل از قیام توسط زوربه آنها تحمیل شده بود، طرح‌های مبارزاتی خود را داشتند. همچنین کمال خوشبختی است اگر بپذیرفته شود که جنبش توده‌ای بطوریکه پارچه با آگاهی گنج، توهم به خمینی داشته است.

علیرغم خمینی، کارگران شوراها را تشکیل دادند و سرمایه‌داران و مدیران، منجمله منتخبین حکومت امام را بیرون ریختند. دهقانان زمین‌ها را اشغال کردند، علیرغم اینکه از آنها خواسته شد تا اجازه شورای انقلاب صبر کنند اقلیت‌های ملی، علیرغم سرکوب توسط رژیم جدید، خود را

سازمان دادند. زنان در مخالفت مستقیم با شخص خمینی، برای تساوی حقوق تظاهرات کردند. دانشجویان امورا داری کل موسسات آموزشی را در دست گرفتند، علیرغم توسل "رهبران" مبنی بر بازگشت به کلاس‌های درس. با وجود فراخوان خمینی، توده‌ها سلاح خود را تحویل ندادند. سربازها در مقابل کوشش رژیم جدید مبنی بر انحلال شورای آنها، مقاومت کرده و آغاز به پاکسازی سران ارتش سابق کردند.

تنها چند هفته پس از قیام تظاهرات توده‌ای در مخالفت با حکومت منتخب خمینی در بسیاری از شهرها سازمان یافت. در نخستین تظاهرات اول ماه مه در تهران که از جانب چپ سازمان داده شده بود، بیش از ۳۰۰ ۰۰۰ نفر شرکت کردند. در طی چند ماه اول پس از قیام، سازمان فدائیان و مجاهدین که از نظر توده‌ها در چپ رهبری خمینی قرار داشتند، جمعا پایه توده‌ای اگر نه بیشتر حداقل به همان اندازه پایه توده‌ای خمینی کسب کردند. حتی گروه‌های لیبرال بورژوا، در ابتدا، از پایه قابل توجهی برخوردار بودند. حمایت توده‌ای از خمینی شدیداً کاسته شد. به غیر از اولین انتخابات ریاست جمهوری، در هیچ یک از انتخابات سازمان یافته توسط رژیم، بیش از ۴۰ درصد رای دهندگان شرکت نکردند. تا تابستان ۱۳۵۸ خمینی تمام حمایت خود را در میان ملیت‌های تحت ستم از دست داده بود (یعنی اکثریت جمعیت). همچنین در مناطق پر جمعیت شمالی و در تمام مراکز مهم صنعتی مانند تهران و هوا از حمایت مردمی از خمینی به حداقل رسیده بود. رژیم جدید به دشواری بره ۱۵ تا ۱۵ درصد دانشجویان می‌توانست حساب کند. در میان رده‌های پائین ارتش نیز وضع از همین قرار بود. شش ماه قبل از برکناری بنی صدر، بیش از ۲ میلیون تن در تهران علیه نیروهای طرفدار خمینی تظاهرات کردند. در صورتیکه در همان زمان، بهشتی صرفاً ۱۵۰۰۰۰ نفر در حمایت از رژیم بسیج کرد - جمعی که در رقابت با تظاهرات مخالفین ترتیب داده شده بود. در دوران نخستین انتخابات مجلس، در اوج عوام‌فریبی ضد مپریالیستی خمینی و علیرغم تقلب در انتخابات، نیروهای مشترک چپ و مجاهدین بیش از ۳/۵ میلیون رای آوردند. توده‌ها به خمینی توهم داشتند، اما نه برای مدت طولانی و هیچگاه توهم به خمینی در مورد اکثریت لایه‌های مبارز مردم صادق نبود. کارگران، دهقانان فقیر، اقلیت‌های ملی، زنان، سربازان و دانشجویان توهم‌چندانی نداشتند.

ب) ضعف جنبش توده‌ای انقلابی استوار بر عا ملدیگری بود. اینکه جنبش توده‌ای به علت تحمیل رهبری خمینی فوراً منشعب شد. آنچه وجود داشت قیام انقلابی مردمی، همراه با ضد انقلاب به رهبری خمینی بود. ضد انقلاب خمینی که کاملاً متشکل بود و از حمایت دستگاہ قدرت دولتی نیز برخوردار بود، نه تنها علیه رژیم سابق بسیج می‌کرد بلکه در عین حال علیه انقلاب نیز اقدام می‌کرد. به خصوص در مراحل تعیین کننده اولیه که حدود مرز بین انقلاب و ضد انقلاب در نظر توده‌های انقلابی چندان روشن نبود، توده‌ها در مقابل آنچه که تصور می‌کردند بخشی از خود آنهاست نمی‌توانستند مقاومت کنند. ارزیابی مشابیه توسط اکثریت نیروهای چپ مسأله را پیچیده تر کرد.

وقتی که جناح خمینی شعارهای خود را بر تظاهرات توده‌ای ضد شاه تحمیل کرد، چپ اعتراضی نکرد. زمانی که خمینی حکومت موقت انقلابی خود را منصوب کرد، فدائیان، مجاهدین



حزب توده و بسیاری از گروه‌ها حمایت خود را از آن اعلام کردند. موقعی که دادگاه‌های انقلاب اسلامی جدیدالتاسیس احکام اعدام‌های اعضای رژیم سابق را طی محاکمات سری صادر می‌کرد، چپ‌به‌این اقدام خوش‌آمدگفت. زمانی که رژیم حمله علیه حقوق زنان را تحت لوای "مرگ برفواش غرب زده" سازمان می‌داد، چپ در بهترین حالت این واقعه را به عنوان مساله‌ای فرعی قلمداد کرد. وقتی که آزادی مطبوعات موردتأجم قرار گرفت، از آنجا که نقطه شروع حمله مطبوعات بورژوازی بود، چپ مقاومتی نکرد. اما بلافاصله مطبوعات چپ هم بسته شدند.

تथा هم رژیم جدید به طبقه کارگر تحت علم "شوراهای اسلامی" آغاز شد. بسیاری از کارگران مبارز که خود تحت نفوذ بسیج‌های قبلی رهبری خمینی را دیکتاتورانه می‌دانستند، بر اساس تجربه خود قادر به درک دقیق واقعه نبودند. مقابل در مقابل حملات رژیم توسط کارگران صورت نگرفت، زیرا که بخشی از خود طبقه کارگر درگیر حملات بود. خاطره جنبش توده‌ای "متحد" هنوز در اذهان باقی بود.

زمانی که دسته‌های اوباش سازمان یافته، توسط حزب جمهوری اسلامی، علنا حملات را علیه جلسات و تظاهرات مخالفین آغاز کردند، تاکتیک معمول "مقاومت"، طرح شعار "اتحاد، اتحاد، رمز پیروزی انقلاب" بود. اینها بهر حال همان کسانی بودند که با هم علیه شاه مبارزه کرده بودند. بعدها که طرح‌های ضد انقلابی نیروهای خمینی بر همگان آشکار شد، بسیاری ردی شده بود. خمینی تا آن وقت دیگر پاپ‌توده‌ای خود را از دست داده بود. اما آنچه باقی مانده بود ایزار بسیار قوی و موثر ترس و سرکوب بود.

علاوه بر آن، جناح خمینی هرگز به عنوان ناظر بی‌حرکت نسبت به فرسایش پاپ‌های خود باقی نماند. این جناح از کلیه قوای تحت فرمان دولت (رسانه‌های گروهی تحت کنترل کامل دولت، نماز جمعه‌ها، تظاهرات فرمایشی و غیره) استفاده کرد. به منظور جلب حمایت مردم، شعارهای عوام‌فریبانه و گنگ ضد سرمایه‌داری و ضد امپریالیستی طرح می‌کرد. اشغال سفارت آمریکا در تهران بهترین نمونه روش فوق بود.

پس از ۸ ماه حمله به انقلاب ایران، شکست در کردستان و از دست دادن محبوبیت در میان توده‌ها، اشغال سفارت آمریکا پوشش مطلوبی را فراهم آورد. جناح خمینی کلیه ناپسمانی‌ها را نتیجه سیاست‌های طرفدار آمریکایی‌ها معرفی کرد. دولت را از بازگشت و توجه توده‌ها را از مبارزات واقعی آنها به نمایش در مقابل سفارت آمریکا منحرف کرد. هنگامی که کارگران برای تشکیل شوراهای مستقل مبارزه می‌کردند، توسط سایر کارگران و اداریه ترک کارخانه و رفتن به مقابل "لانه جاسوسی" می‌شدند تا در آنجا به آخرین افشاگری‌ها در مورد "لیبرال‌ها" و سخنرانی‌های آخوندهای طرفدار خمینی گوش فرادهند، مقاومت چندان ساده نبود.

بتدریج در موج حمله ضد انقلاب، توده‌ها بخش‌بخش در مقابل حاکمیت "مام" تسلیم شدند. توده‌های انقلابی رهبری نداشتند و متحد نبودند، در صورتیکه نیروهای ضد انقلابی خمینی

از مراکز سازمان یافته شده مهم‌هدایت می‌شدند. این مراکز کنترل تمامی ابزارهای سرکوب و تحقیق را در دست داشتند. نتیجه این مبارزه روشن بود. به خصوص آنکه بسیاری از سازمان‌های سیاسی که خود را مدافع منافع توده‌ها قلمداد می‌کردند، در واقع تبدیل به بلندگویان ضد انقلاب شده بودند.

ج) ترکیب پاپ‌توده‌ای خمینی نیز به نوبه خود عامل عمده‌ای در گنجی توده‌ها و شکست آنها بود. پاپ‌اجتماعی ابزار سرکوب خمینی از منکوب‌ترین و تهیدست‌ترین بخش جامعه تشکیل شده بود. "پاسداران خمینی" از لایه‌های عظیم تهیدستان شهری (مهاجرین روستایی بیکار) و خرده بورژوازی به فلاکت رسیده، تشکیل شده بودند. به شکرانه برکت انقلاب سفید شاه تعداد زیادی از دهقانان در جستجوی کار به مراکز شهرها مهاجرت می‌کردند، صرفاً بخش بسیار کوچکی از آنها در صنایع محدود به کار مشغول می‌شدند. علاوه بر آن، صنعتی کردن در جهت تولید کالاهای مصرفی بتدریج سهم خرده بورژوازی را در بازار داخلی فرسایش می‌داد و آنها را وادار به اتکاء به کارخانوادگی می‌کرد. تعداد میانگین اعضای یک خانواده خرده بورژوا در دهه ۱۳۵۰ به ۷/۶ نفر رسیده بود.

این دو قشر منبع عظیمی برای ابزار سرکوب بوجود آوردند. تهیدستان شهری به تنهایی ۲۰ درصد جمعیت اکثر شهرهای بزرگ را تشکیل می‌دادند. برای مثال در تهران به سال ۱۳۵۵ تعداد آنها به بیش از ۷۰۰۰۰۰ نفر رسید. خرده بورژوازی ایران نیز بزرگترین قشر اجتماعی رانمایندگی می‌کرد. این اقشار در زمان حاکمیت شاه بسیار را تمیزه و بدون چشم انداز اجتماعی مستقل بودند. ایده‌های گنگ آنها از عدالت اجتماعی می‌توانست براحتمی توسط عوام فریبی شیعه منحرف شود. در نظرات آنها حتی فقیرترین بخش‌های پرولتاریای صنعتی از امتیاز چشم‌گیری برخوردار نبودند. بوروکرات‌های شاه برای توصیف زاغه نشینان ازواژه "خارج از محدوده" استفاده کردند، این خود موقعیت اجتماعی آنها را توصیف می‌کرد. از نقطه نظر دیکتاتوری شاه بیش از ۵ میلیون نفر خارج از محدوده جامعه "مدنی" بودند.

برای بسیاری از عناصر درون این اقشار، حتی عضو با اندرشیر حزب الله شدن خود پیشرفت اجتماعی عظیمی محسوب می‌شد. پاسدار مسلح شدن به مفهوم "شاه محله" شدن بحساب می‌آمد. در واقع عضویت در نهادهای مختلف سرکوب به معنی رفتن و "گوشمالی" دادن "کفاری پولدار"، آنها را موجب تلقی می‌شد. رژیم اسلامی شرایط اکثریت این عناصر را بهتر نکرد، اما "ارتقاء" چند نفر در هر مرحله کافی بود که سایرین را امیدوار کند. این اقشار برای مدتی طولانی فعالانه و متعمه بطور توده‌ای دنبال عوام فریبی خمینی بودند.

تنها راه جدا کردن آنها از خمینی و جلب آنها به انقلاب، نشان دادن جهتی بهتر برای رسیدن به خواست‌هایشان می‌بود. ولایمه آن وجود سازمان‌های مستقل توده‌ای و مبارزه علیه دولت سرمایه‌داری بود. چنین اقدامی نمی‌توانست از یطن خود این اقشار را هر شود. می‌بایستی نمونه‌ای به آنها نشان داده شود. و تنها طبقه‌ای که چنین اقدامی را می‌توانست انجام دهد، طبقه کارگر و در رأس آن یک حزب انقلابی پرولتاریائی

اگر طبقه کارگرمی توانست رهبری جنبش توده‌ای علیه دولت را در دست گیرد و برای بهبود شرایط معاش مبارزه کند، راه و روش لازم به این اقشار نشان داده می‌شد. هیچ دلیلی عینی اجتماعی وجود نداشت که این اقشار به آلت دست خمینی تبدیل شوند. بویژه اگر خواست‌های آنها برای حل مسأله بیکاری و مسکن توسط طبقه کارگر طرح می‌شد.

طی ۴ ماه اعتبار عمومی که منجر به خرد کردن ستون فقرات دیکتاتوری شاه شد، طبقه کارگر قدرت عینی و توان بالقوه‌اش را برای رهبری گردن کل توده‌های کارگروستم - دیده‌نشان داد. معهدا سازمان سراسری مستقل تشکیل نداد و بار رهبری سیاسی خود به منظور به دنبال خودکشانیدن اقشار تحت ستم را گسترش نداد. در عوض توسط همین بخش‌ها از حرکت باز ایستاد.

### ۳- ناتوانی چپ

الف) علت اصلی ناکامی انقلاب ایران، عدم وجود یک سازمان پرولتاریائی انقلابی با یک استراتژی انقلابی و برنامه‌های ریشه‌دار در اقشار پیشروی جامعه بود. حتی یک سازمان انقلابی حائز اهمیتیتی که برنامه‌اش حتی به شکلی ناقص منعکس‌کننده ضرورت‌های عینی انقلاب ایران باشد یا یک چشم‌انداز روشن و پیگیر برای توده‌های انقلابی داشته باشد، وجود نداشت.

درس اساسی انقلاب ایران، در واقع، اینست که اگر چنین سازمانی قبل از قیام انقلابی موجود نباشد، ظهور آن در جریان خود انقلاب بسیار غیرمحمتم است. با در نظر گرفتن سرعت تغییر و تحول بحران انقلابی، و با توجه به پیچیدگی صورت‌بندی طبقات اجتماعی و متحدان در کشورهای عقب - افتاده پیشرفته‌تر، و با در نظر گرفتن قدرت نسبی صورت‌بندی‌های بورژوازی، فراروئیدن یک نیروی انقلابی قابل ملاحظه از بطن خود انقلاب بسیار دشوار است، مگر اینکه به نقد درون توده‌ها ریشه و سنت داشته باشد.

هسته‌های کوچک انقلابیون که برای یک برنامه انقلابی مبارزه کرده و حتی در طی چند ماه اول انقلاب به سرعت از نفوذ و توان زیادی برخوردار شدند، وجود داشتند. اما برای تاثیر گذاری بر سیر حوادث بهیچ وجه کافی نبودند. پس از هر موج سرکوب یا چرخش ناگهانی در اوضاع سیاسی، هر گروه انقلابی اکثر دستاوردهای انباشته شده در دوره قبل را از دست می‌داد. اولین حملات علنی رژیم جدید به انحرافات تسلیم‌طلبانه فرصت‌طلبان منتهی شد. طی اولین سال انقلاب درون تقریباً کلیه گروه‌های انقلابی انشعاب صورت گرفت.

در کشورهای نظیر ایران، که دوره انقلابی معمولاً مابین دو دوره طولانی خفقان شدید قرار می‌گیرد، یعنی دوره‌هایی که امکان گسترش سازمان‌های توده‌ای وجود ندارد، وجود یک سازمان انقلابی قادر به رهبری سیاسی و سازمانی حائز اهمیت است. هر سازمانی که قبل از انقلاب پایه‌های درون جنبش توده‌ای نداشته باشد، به سرعت کافی قادر نخواهد بود که نیروهای خود را به منظوری رساندن به توده‌ها در جهت

سازمان شبه استالینستی فدائیان سازمان نشو - رادیکال بورژوازی مجاهدین که علیه رژیم شاه مبارزه کرده بودند، به سرعت به سازمان‌های توده‌ای با ابعاد عظیمی تبدیل شدند. اما، هیچ یک حامل یک رهبری انقلابی مبنی بر یک استراتژی انقلابی نبودند. هیچ یک قادر به درک پویایی واقعی انقلاب ایران نیز نبودند. سرانجام هر دو به انقلاب خیانت کردند. اولی طعمه استراتژی ضد انقلابی سازش طبقاتی حزب توده طرفدار شوروی شد، و دومی به مبداء خود، یعنی بخشی از اپوزیسیون لیبرال بورژوازی، بازگشت.

تجربه انقلاب ایران بار دیگر به اثبات رساند که در دوران ما، تا مادامی که یک رهبری انقلابی، پیگیرانه برای یک استراتژی روشن قدرت طبقه کارگر مبارزه نکند، بی تردید به اردوگاه ارتجاع کشیده خواهد شد. سازش طبقاتی ناقوس مرگ انقلاب ایران بود. بدون یک استراتژی پرولتاریائی ضد - سرمایه‌داری، سازش با ضد انقلاب بورژوازی اجتناب‌ناپذیر بود.

تنها طریق جلب توده‌های ستمدیده و زحمتکش به انقلاب پرولتاریائی این بود که پرولتاریا خود در عمل نشان می‌داد که فقط او قادر به شکست دادن بورژوازی است. چپ ایران، اما، صرفاً سعی در جلب پایه توده‌های خمینی می‌کرد، آنهم از طریق مخدوش ساختن مبارزه طبقاتی و ارائه خط سازش با اقشار بورژوا و خرده بورژوا.

حزب توده نظر سازش طبقاتی را از سایر گروه‌ها بهتر فرموله کرد. این حزب که از پراست‌ترین و قدیمی ترین گروه‌های موجود است، انقلاب ایران را به سه مرحله تقسیم کرده بود: جنبه خلقی ضدا، جنبه دموکراتیک و ضدا میریالیستی و "راه‌رشد" غیر سرمایه‌داری که قرار است بطور سالم امت میسر به سوسیالیسم منتهی شود. حزب توده که در جنبه‌های پیشنهادی خود حا ضربه همگاری حتی با سلطنت‌طلبان مخالف شاه بود، آرایش نیروهای طبقاتی در انقلاب را فراتر از رویاهای خود دید و بلافاصله تسلیم ائتلاف ضد انقلابی بین بورژوازی و روحا - نیت شد. زمانی که تکاف بین این دو آشکار شد، حزب توده از جناح خمینی به مثابه نیروی ضدا میریالیستی واقعا انقلابی استقبال و حمایت بی قید و شرط کرد. اعتراضات توده‌ها علیه اقدامات غیردموکراتیک رژیم سلاوی را با برجسب آرزوهای لیبرال بورژوازی برای دموکراسی رد کرد. در حالیکه ضد - انقلاب بورژوازی از طریق سرکوب حقوق دموکراتیک توده‌ها خود را تثبیت می‌کرد، حزب توده از دستگیری موقتی چند کارمند سفارت آمریکا به هیجان آمده و آن اقدام را به مثابه عظیم - ترین گام در جهت پیشرفت انقلاب ارزیابی کرد.

بدون حمایت فعال حزب توده از رژیم، سرکوب جنبش توده‌ای توسط روحانیت بسیار مشکل ترمی بود - با توجه به اینکه در صفوف حزب توده تعداد زیادی عناصر حرفه‌ای وجود داشت. حزب توده اغلب این کارها را در اختیار روحانیت قرارداد، مانند سرپرست و مدیر برای صنایع ملی شده، تبلیغات جی برای روزنامه‌ها، تلویزیون و رادیوی تحت کنترل رژیم و حتی بازجوهای سیاسی برای زندان‌های خمینی. نتیجه سیاست‌های حزب توده به بهترین نحوی در سرنوشت امروز حزب

ترد راه تشکیل حکومت کارگران و دهقانان، کلیه گروه‌های عمده، در بهترین حالت، سعی به تشکیل شوراهای "واقعی" خود می‌کردند.

در جریان انقلاب، این روش نتیجه‌مخربی داشت. در دوره‌های مساعداولیه انقلاب، جنبش شورایی به نیروهای خمینی واگذار شد. تا آشکار شدن ماهیت ضدانقلابی رژیم جدید آنها به نقد شبکه‌های سراسری شوراهای عقیم‌شده خود را، برای سرکوب مقاومت طبقه کارگر، ساخته بودند.

مشی مرحله‌ای بودن انقلاب ایران که مورد قبول اکثریت بی‌ت عظیم‌چپ بود، به معنای جستجوی مداوم دریافتن متحدینی در طبقه بورژوا بود تا کوششی در جهت ساختن نیروی مستقلی از پرولتاریا. در واقع طی انقلاب، چپ دنباله‌رو سیاست‌های بورژوازی بود. در مبارزه علیه شاه به دنبال خمینی و در مقابل او مت علیه خمینی به دنبال اپوزیسیون بورژوازی روانه شد. چپ هرگز یک برنامه مستقل و روشن ارائه نداد. در نتیجه هر ما نورعوا مفریبا نه ضد انقلاب، مانند اشغال سفارت آمریکا، آن را کاملاً مطلع سلاخ کرد. مواضع ما و راه‌شون نیستی بخشی از این چپ در مراحل نخست جنگ ایران و عراق دیگر نیازی به یادآوری ندارد.

امروزه دیگر عراق نیست که ادعا شود که در رابطه با مبارزه برای دموکراسی، اپوزیسیون لیبرال بورژوازی حتی سلطنت طلبان را دیگال ترا چپ استالینیستی خود را نشان دادند. و به همین ترتیب در ارتباط با خواست‌های ضد سرمایه‌داری، ضد انقلاب خمینی در شعار از چپ که به برنامه حداقلی اش چسبیده و در مرحله دموکراتیک گیر کرده بود، فرا تر رفت.

### بخش سوم: تکالیف و چشم‌اندازها

#### ۱- برای سرنگونی رژیم خمینی

الف) تشبیهت حاکمیت روحانیت خمینی به منزله شکست جنبش توده‌ای انقلابی بود. بدون سرنگونی این رژیم، مطلقاً امکان گسترش انقلاب ایران وجود ندارد. رهبری خمینی در طی استقرار ضدانقلاب و بازاری دولت بورژوازی، خود را کاملاً منزوی کرده است. آنچه از انقلاب اسلامی باقی مانده، یک دیکتاتوری شریسرکوبیگراست که مورد تنفر اکثریت عظیم کارگران و دهقانان ایران می‌باشد. خواست مرکزی سیاسی اکثریت زحمتکشان سرنگونی رژیم خمینی است.

در حال حاضر، ما، تناسب نیروها زیاد مساعدنیت که این چشم‌انداز را در دستور فوری روز قرار دهد. بدیهی است که دوره‌ای از تدارک سیاسی و سازمانی ضرورت دارد.

این تدارک می‌باید حول خواست‌های تحقق نیافته‌ای تمرکز یا بدکه هنوز، علیرغم شکست فعلی، در حافظه توده‌ها زنده باقی مانده‌اند. خواست تشکیل مجلس موسسان دموکراتیک که منعکس کننده اراده توده‌ها با شد و متکی بر خود سازماندهی آنها، هنوز یک خواست مرکزی است. خواستی است که می‌تواند اکثریت توده‌های ستم‌دیده و زحمتکش را در عمل انقلابی متحد کند. این خواست می‌باید مبارزه برای حیات جنبش شورایی که فوری ترین تجارب توده‌ها را منعکس می‌کند،

ب) فقدان یک استراتژی انقلابی، چپ را از درک نیروهای محرک انقلاب ایران و خصوصیات نیروهای متخاصم درونی آن محروم ساخت. در هر مرحله از انقلابی که سریعاً تغییر می‌کرد، چپ دچار اشتباهات اساسی می‌شد. در دوره تعیین کننده اولیه، این اشتباهات پیروزی ضد انقلاب را تضمین کرد.

در دوره‌ای که به قیام بهمن ماه منتهی شد، چپ به مثابه یک جریان مستقل در درون جنبش توده‌ای وجود خارجی نداشت. چپ صرفاً در درون جنبشی که خمینی بر آن مسلط بود ادغام شده و دنباله‌رو رهبری ارتجاعی شده بود. تنها گروه چپی که به حکومت منصوب شده توسط خمینی انتقاد کرد، حزب کارگران سوسیالیست بود. به غیر از آن هیچ جریانی متمایز از رهبری خمینی وجود نداشت. در مقابل هرگونه کوششی در جهت تشکیل حکومت از بالا، چپ می‌بایستی توده‌ها را به مقاومت فرا می‌خواست. پیروزی نصیب نمی‌شد، اما آن را در دوره بعدی، در موقعیت بهتری قرار می‌داد.

بلافاصله پس از قیام، فراخوان‌های ستاد مشترک نظامی انقلابی ارتش و روحانیت، مورد استقبال چپ قرار گرفت (بعدها فاش شد که این جریان توسط یک عضو سوار رهبری می‌شد). بسیاری از اعضای رژیم سابق که توسط توده‌ها دستگیر شده بود، ندره روحانیت تحویل داده شدند. چپ، "دادگاه‌های انقلاب اسلامی" را تأیید کرد. در نخستین بیانیه‌های گروه‌های چپ از امام خمینی به عنوان رهبری که انقلاب را به پیروزی رسانید، تجلیل شد.

چند ماه پس از انقلاب کارملاروشن شد که خطراتی علیه انقلاب در کجا نهفته است. حکومت بورژوازی به سرعت دستاورد های توده‌ها را به عقب راند. تنها مسیر صحیح فعالیت، مبارزه علیه کلیه اقدامات رژیم جدید در جهت مسدود کردن حقوق دموکراتیک و تلاش برای دفاع از آن حقوق و گسترش شان بود. شعار مرکزی آن دوره خواست تشکیل فوری مجلس موسسان بود. اما کلیه نکات فوق توسط اکثر گروه‌ها نادیده گرفته شدند و مسایل فرعی به حساب آمدند. مضافاً به اینکه با اصطلاح "خواست‌های طبقاتی" صرفاً به اصلاحات اقتصادی کاهش یافت. ضد انقلاب نیز دقیقاً از طریق تحدید حقوق دموکراتیک توده‌ها موفق به مسدود کردن پویائی ضد سرمایه‌داری انقلاب شد.

علاوه بر آن، چپ به غیر از ساختن گروه‌های خود، در بیاری رساندن به سازماندهی ارگان‌های مستقل مبارزاتی توده‌ها هیچ علاقه‌ای از خود نشان نمی‌داد. هیچ کوشش واقعی در جهت گسترش سازمان‌های مستقل توده‌ها و یا مبارزه در راه دموکراتیک نمره کردن آنها انجام نگرفت. هیچ اقدامی در جهت جلوگیری کردن از نفوذ "سربازان" متعصب روحانیت به درون سازمان‌های توده‌ای به منظور تحمیل اراده ضد انقلاب، نشد. بر اساس سنت‌های استالینیستی چپ ایران و برخورد های بوروکراتیک آنها به جنبش توده‌ای، تمایلات قوی مبنی بر جانگیزین کردن خود به جای جنبش توده‌ای، مشاهده شد، و هر گروه سعی داشت که "سازمان‌های توده‌ای" خود را "مستقل" و "خالص" از هرگونه اختلاط با سایرین حفظ کند. با چنین سیاستی، به جای دخالت صبورانه و پیگیری در جنبش شورایی واقعا موجود و مبارزه در جهت اتحاد سراسری آنها به مثابه زمینه‌ای برای مبارزه کلی-

بهم‌پیوندند. تمام دستاوردهای انقلابی در طی تکامل جنبش شورایی به دست آمده بودند و در جریان شکست از دست رفتند.

یکی از مسایل کلیدی دوره سیاسی فعلی مبارزه علیه سیاست ارتجاعی جنگ افروزی خمینی و خواست خاتمه فوری جنگ با عراق است. این خواست بازتاب‌کننده منافع اکثریت عظیم کارگران و دهقانان می‌باشد. این خواست‌ها می‌باید با یک سلسله اقدامات دموکراتیک و اقتصادی و اجتماعی بهم‌پیوندند، و آنها هم‌شا به تکالیفی در دستور کار مجلس موسسان آتی قرار خواهند گرفت: مطالباتی مانند حق اقلیت‌های ملی برای تعیین سرنوشت خویش (و مجلس موسسان ملی)، حقوق کامل و مساوی برای زنان، کنترل کارگران و دهقانان بر تولید و توزیع و یک برنامه کارگری و دهقانی به منظور مقابله با بحران فعلی سرمایه‌داری.

مبارزه برای چنین برنامه‌ای و در ارتباط با مطالبات فوق، وسایلی برای جلب کلیه بخش‌های توده‌ها را به دور یک جنبش مشترک فراهم می‌آورد. جنبشی در راه مبارزه لازم برای سرنوشت رژیم خمینی.

ب) از طریق سرکوب انقلاب و بازسازی حاکمیت دولت سرکوبگر بورژوازی، رژیم خمینی شرایط لازم برای بازگشت یک حاکمیت "عادی" بورژوازی را بوجود آورده است. ضدانقلاب اسلامی در حال حاضر به سرعت در شرف تبدیل شدن به محرک آشکار تثبیت سرمایه‌داری است. اما این واقعیت خود شرایطی به وجود آورده که حاکمیت مذهبی جناح خمینی را هرچه بیشتر برای بورژوازی غیرقابل قبول ترمی کند. رهبری خمینی نقش تاریخی خود را در خدمت به بورژوازی و اربابان امپریالیستی اشیاف کرده است. در نتیجه، اکنون از او خواسته می‌شود که به‌کنا رود و راه را برای بازگشت حاکمیت مستقیم بورژوازی هموار کند.

بحران عظیم اقتصادی، ویرانی‌های ناشی از جنگ، بیکاری توده‌ای، از هم‌پاشی صنایع و کشاورزی ایران همراه با انزجار شدید از رژیم فعلی، جوساسی را بطور روزافزون نه تنها برای تغییر به یک جمهوری عادی بورژوازی که حتی برای بازگشت سلطنت آماده ساخته است. حاکمیت خمینی، سلطنت ایران را روز به روز محبوب ترمی کند.

این تغییر و تحولات، به‌رحال، به صورت متناقض و بحران زاپیش می‌رود. حکومت مذهبی با عملکرد معمولی دولتی بورژوازی اساساً در تضاد است. بورژوازی این حکومت را صرفاً به عنوان اقدامی انتقالی و موقت پذیرفت. حال اینکه روحانیت جناح خمینی آماده رها کردن قدرتی که چنین سهل به‌جنگ آورده نیست. عدم ثبات فعلی رژیم اسلامی می‌باید در این زمینه در نظر گرفته شود.

مقاومت روحانیت علیه سلطنت طلبان بورژوازی یا پو-زیسیون جمهوری خواه در درون و بیرون ایران نباید ماثلاً به انعکاسی از فشارهای انقلاب ایران تلقی شود. این مقاومت صرفاً نشانه کوشش روحانیت در حفظ قدرت خود تا سرحد امکان است.

رژیم خمینی را به عنوان یک رژیم عادی بورژوازی، که

قادر به درک نیازهای طبقه خود است، نباید ارزیابی کرد. در بهترین حالت، این رژیم ابزار بسیار عقب افتاده‌ای در دست بورژوازی است که با ید از شرش خلاص شود. حتی اگر لازم باشد، با توسل به زور. انقلابیون هرگز نباید مبارزه برای سرنوشت رژیم را به این علت که نیروهای بورژوازی نیز چنین خواستی دارند، کنارگذارند. در واقع هر روزی که رژیم وحشی اسلامی در قدرت بماند، به همان نسبت بر محبوبیت حاکمیت عادی بورژوازی افزوده می‌شود. ثبات چنین حکومتی پس از خمینی، مستقیماً بستگی به مبارزات توده‌ها در سرنوشت جمهوری اسلامی دارد. بورژوازی نهایتاً حکومتی با ثبات تریروی خاکستر انقلاب ایران بنا خواهد نهاد، مگر اینکه توده‌ها خود را برای سرنوشت رژیم جمهوری اسلامی آماده کنند.

## ۲- بازسازی سازمان‌های کارگری

الف) با اتکاء بر سنت‌های مبارزاتی و سازمانی طبقه کارگر ایران، انقلابیون باید در برابر نگه داشتن کلیه عواملی که می‌توانند در سازماندهی مجدد جنبش کارگری سهم‌بازد، کوشش کنند.

تجربه انقلاب ایران و نقش اعتماد عمومی در برخاست توده‌ها، بدون تردید به تقدم موقعیت اجتماعی و اقتصادی مرکزی پرولتاریای ایران را به اثبات رسانده است. تجربه انقلاب همچنان نشان داد که رشد سرمایه‌داری در چند دهه گذشته، بطور تعیین‌کننده‌ای طبقه کارگر ایران را در صدد تغییرات انقلابی قرار داده است. آنچه می‌تواند امروزه تناسب قوا علیه رژیم اسلامی را تغییر دهد، سازمان دهی طبقه کارگر است. اگر وزن سازمان یافته طبقه کارگر پشت سر مبارزات اکثریت عظیم توده‌ها علیه خمینی قرار گیرد، اوضاع انقلابی می‌تواند مجدداً به وجود آید. به‌رحال، این تنها راه خاتمه دادن به خواب‌های پلائی بورژوازی برای بازگشت به "روزهای خوش گذشته" است.

ب) علیرغم اختناق، امکانات سازمان‌یابی و وحدت مبارزات طبقه کارگر در جهت مقاومت علیه حملات سرمایه‌داری وجود دارد. خود انقلاب، دوره طولانی کنترل کارگری و جنبش شورایی چنان تجربه انقلابی در طبقه کارگر به جا گذاشته که باید از آن در جهت سازمان دهی مبارزه فعلی استفاده کرد. این تجربه که از طریق مبارزات انقلابی فعال به دست آمده، منجر به پیدایش یک لایه وسیع از کارگران مبارز شده است. این لایه گرچه توسط ضدانقلاب شدیداً ضربه دیده، اما کاملاً منهدم نگشته است. امروزه تکلیف اصلی سازماندهی مجدد بر دوش این لایه قرار گرفته است.

جنبش جنبشی، در واقع، درون طبقه کارگر با تکا تجارب خود این طبقه شکل گرفته است. در بسیاری از صنایع عمده کوشش‌هایی برای تشکیل کمیته‌های عمل مخفی، مستقل و مبارزه منظور تدارک مداخله در مبارزات روزمره، جریان دارد. در تعداد زیادی از کارخانه‌ها، محفل‌ها یا کمیته‌های کارگری مخفی به تقدم وجود و فعال‌اند. اعتمادات سازمان یافته متعدد در دو سال اخیر، که از بدترین مراحل اختناق بوده، نمایانگر

توان بالقوه موجود در درون طبقه کارگر است .

با اتکاء بر این جریان، انقلابیون می باید برای کمک رساندن به ایجاد، توسعه و اتحاد جنبش کمیته‌های کارخانه تلاش کنند. این اقدام می باید از طریق مبارزه هم برای مطالبات فوری و هم علیه تحمیل بسیاری از قوانین جدید سرمایه‌داری که بمنظور افزایش نرخ استثمار در پیشبرد حرکت سرمایه‌داری، کلیه حقوق طبقه کارگر را سلب می کند، انجام گیرد.

فعالیت تبلیغاتی حول تکلیف اساسی انقلاب ایران و درجهت تدارک طبقه کارگر برای یک اعتصاب عمومی که به تغییرات انقلابی بینا منجر شود، راه را برای از سرگیری عمل توده‌ای در سطح وسیع تر هموار می کند. این جهت گیری سیاسی لازم‌النیجه فعالیت های کمیته‌های موجود در کارخانه‌ها می دهد.

ج) متحد اصلی پرولتاریا یعنی دهقانان فقیر (مجموعه آنها بی که به شهرها مهاجرت می کنند) برای این موقوف شده اند که راه دفاع از دستاوردهای انقلاب، مبارزه علیه حملات رژیم جدید است. انقلابیون می باید روحیه جدید این اقشار را مورد توجه قرار دهند. این اقشار خواهان احیاء و بازسازی سازمان های مستقل خود (یعنی شوراهای دهقانی و کمیته‌های محلی) هستند. موج رشدیابنده مبارزات علیه بازگشت زمین داران بزرگ، زمینه‌های نوینی برای سازماندهی مجدد دهقانان فقیر فراهم می آورد. به همین ترتیب، تشدید مسأله مسکن شرایط را برای سازماندهی مجدد فقرای شهری در کمیته‌های محلی فراهم آورده است.

بازسازی سازمان های کلیه ستم‌دیدگان (دهقانان فقیر، سربازان، زنان و جوانان) می باید در عین حال در پیوند با کمیته‌های کارخانه‌ها انجام گیرد. تعاونی های تولیدکنندگان و مصرف کنندگان که از بطن انقلاب سر برآوردند (و در حال حاضر به ابزار سیستم جیره بندی دولت مبدل شده اند)، به نقد توده‌ها را به تجربه گرانبهای در مورد چگونگی برقرار کردن ارتباط با سایر اقشار اجتماعی مسلح کرده اند. مبارزات علیه اقدام حکومت مرکزی در جهت عقیم کردن تعاونی ها، می تواند زمینه‌ای برای متحد کردن کلیه ستم‌دیدگان در راه مبارزه مشترک علیه رژیم خمینی باشد.

### ۳- ساختن حزب انقلابی

الف) این واقعیت که تقریباً کل نیروی چپ از بین رفته، خودبه‌خود بهترین وجهی بیانگر شکست انقلاب ایران است. تقریباً کل رهبری کلیه سازمان های انقلابی یا بطور فیزیکی از بین رفتند یا با لاجبار در تبعید سرمایه‌داری برآمدند. اکثریت عظیمی از کارگران رهبری گروه‌های فرصت طلب سازشکار، مارکسیزم را علناً رد کرده و به "خط امام" تسلیم شده اند. اشتباهات، تزلزلات و خیانت های آشکار این گروه‌ها، دل سردی عمیقی درون پیشرو طبقه کارگر بوجود آورده و آنها را نسبت به کل چپ مشکوک کرده است. دوره‌ای از کار صبورانه و طولانی ضروری است تا نفوذ چپ درون کارگران و زحمتکشان ایران احیاء شود.

از سوی دیگر، بهر حال، این شکست‌ها و رشکستگی کاملاً استالینیزم و پوپولیسم خرده بورژوازی را نشان می‌دهد. عقایدی

که برای مدت طولانی بلائی جان تاریخی چپ ایران بوده است. آنچه که شکست خورد فرصت طلبی و سازش طلبی بوده است. در عوض، سوسیالیسم انقلابی به هیچ وجه، در انظار پیشرو، طبیعتاً تجربه انقلاب ایران، بدنام نشده است. هم‌اکنون برای اغلب مبارزان کلیه گروه‌ها روشن شده که تنها بر اساس یک استراتژی سوسیالیستی انقلابی می توان امید به ساختن یک رهبری واقعی انقلابی داشت.

بنابراین، شرایط ایدئولوژیک و سیاسی برای ساختن پایه‌های محکم هسته‌های اولیه حزب انقلابی آماده است. درون اغلب سازمان های چپ، گرایش های سوسیالیسم انقلابی انتقادی به سنت فرصت طلبی، در حال شکل گیری است. رداستالینیزم و استراتژی انقلاب مرحله‌ای، در حال حاضر، از خصوصیات مشترک بسیاری از گرایش های در حال رشد است. خود انقلاب، بحث و تردید پیرامون مرکزی بودن نقش طبقه کارگر ایران را خاتمه داد. در شرایط کنونی این عناصر پایه‌ای مهم برای آغاز مبارزه در جهت ساختن یک حزب انقلابی را بوجود آورده اند.

ب) بنا بر این بدیهی است که تکلیف اصلی مبارزه می باید حول تشکیل گروه بندی جدیدی، از کلیه جریان‌های انقلابی که امروز در حال گسترش هستند، باشد. این امر خود موجب تسریع و تسهیل شکل گرفتن جریان‌های مشابه در سایر سازمان ها نیز می شود. یک برخورد غیر فرقه‌گرایانه و صبورانه به روند گروه بندی مجدد چپ انقلابی در ایران، امروزه ضروری است و اهمیت حیاتی دارد. برخوردی که با پیدایش بحث دموکراتیک و علنی پیرامون کلیه مسایل عمده انقلاب ایران، ترازنامه‌چپ و درس‌هایی که از آن باید گرفته شود، باشد.

این روند می باید با پیدایش مبارزه قاطع علیه فرصت طلبی و سازش طلبی همراه باشد. همچنین همراه با دفاع پیگیرانه از اصول سوسیالیستی انقلابی که بر پایه آن یک استراتژی واقعا انقلابی بتوان بنا نهاد. کلیه نیروهای که ادعای انقلابی بودن دارند، می باید ابتدا با پاکسازی خانه خود، این امر را در عمل نشان دهند. تنها از این طریق است که چپ انقلابی قادر به کسب نفوذ در درون پیشرو و برقراری مجدد ارتباطات خود با جنبش توده‌ای خواهد بود.

ج) بین الملل چهارم مستثنی از این جریان نیست. بین الملل نیز باید مجدداً در مواضع خود تجدید نظر کند و روند انتقادی را خود را آغاز کرده و آن کسانی را که تسلیم ضد انقلاب شدند از صفوف خود براند. بیانیتهای بین الملل در مورد انقلاب ایران به تنها جمیع ضد انقلابی رهبری خمینی کم بها داد، بویژه در جریان مسأله گروگانگیری، به استثناء مسأله جنگ ایران و عراق، اما اشتباهات بین الملل هرگز چندان بزرگ نبود. در کلیه رودرویی های علنی بین نیروهای انقلاب و ارتجاع، بین الملل در مجموع در صف پرولتاریای انقلابی قرار داشت. اما، نخستین قطعنامه دبیرخانه متحده بین الملل در مورد جنگ، با اتخاذ موضعی تدافعی از جمهوری اسلامی، راه را برای یک انحراف فرصت طلبانه با گذاشتن در واقع، برخی از تعابیر این قطعنامه توسط برخی از بخش های بین الملل، فرصت طلبانه بود. این مواضع می باید فوراً اصلاح شوند.

حزب وحدت کارگران ، گروهی که از حزب کارگران انقلابی انشعاب کرد ، علیرغم انتقادش به انحرافات فرصت طلبانه حزب کارگران انقلابی ، پس از سیری شدن چندماهه از تاسیس خود دقیقاً به همان انحرافات دچار شد و در مقابل رژیم سرمایه داری تسلیم شد ، گرچه برنامہ خود را تا حد حزب کارگران انقلابی زیرپا نگذاشت . این گروه امروز دیگر وجود خارجی ندارد . اما بهرحال بین الملل از مواضع آن فاصله می گیرد . آنچه از اعضاء این گروه باقی مانده اند ، در صورت محکوم کردن فرصت طلبی گذشته شان ، می باید از طریق حزب کارگران سوسیالیست در بین الملل ادغام شوند .

در خارج از ایران ، بخش های بین الملل می باید فعالیت های همبستگی با مبارزات توده های ایران علیه رژیم خمینی را سا زمان داده و کمک های سیاسی و مادی برای انقلابیون ایرانی در تبعید فراهم آورند . انقلابیونی که در تبعید نیز باید در مقابل نیروهای رژیم خمینی و سلطنت طلبان مرتجع از خود دفاع کنند .

بخش های بین الملل ، به ویژه در کشورهای امپریالیستی ، می باید علیه کوشش های قدرت های امپریالیستی ، که تحت لوای جنگ ایران و عراق به تقویت حضور نظامی خود و یا دخالت مستقیم در منطقه دست می زنند ، با تمام قوا فعالیت کنند ●

حزب کارگران انقلابی ، گروهی که پس از انشعاب از حزب کارگران سوسیالیست (بخش ایران بین الملل چهارم) ، خود را به این عنوان نامید ، کاملاً منحط شده و به آن سوی خط طبقاتی عبور کرده و عملاً خارج از صفوف بین الملل قرار گرفته است ، و این حزب هنوز توسط برخی از بخش ها ، عضوبین الملل شناخته می شود . این گروه طعمه اتخاذ تاکتیک فرصت طلبانه ای شد ، سعی کرد از رهبری خمینی قانونیت کسب کند و انتقاد از ضد انقلاب را کنایه گذاشت . این گروه به تدریج در موقعیت رها کردن کل برنامہ سوسیالیستی انقلابی قرار گرفت و با رژیم سرکوبگر همکاری کرد . برای مثال ، زمانی که سپاه خمینی دانشگاه های ایران را اشغال کرد و انقلابیون را به قتل رساند و با زنجیری کرد ، این گروه از ضد انقلاب دفاع کرد . و با در اوج سرکوب خمینی در تابستان ۱۳۶۰ ، تنها نشریه این گروه قانونی بود در آن از اعضاء و هواداران خود می خواست که با "برادران پاسدار" همکاری نکنند و کسانی را که در برابر رژیم خمینی به مقاومت می پردازند ، به نیروهای نظم و قانون معرفی کنند . این نمونه ای است از خروار .

بین الملل این خیانت را که خیانتی به برنامہ مسه اش است محکوم می کند و خود را از حزب کارگران انقلابی جدا می کند . درکناره آتی بین الملل ، دبیرخانه متحده کنونی می باید خواهان اخراج این گروه از بین الملل شود .